

365 روز با الهی

(دکتر حسین الهی قمشه ای)

شراب عشق

این شراب مثل آفتاب میماند و میریزند در جام ما و یک هلال کمرباریکی آن را سرو می کند و ادراک ساونا و لهایش بدست آن ولی ایست که پنهان شده و در پرده خودش را نگه داشته است.

افسردگی

افسردگی یعنی ناشکری، یعنی سهم من از دنیا کم بوده، یعنی فشارهای متراکم تلخی و کج خلقی که محصولات نفس ماست. همه بیماریهای روانی مربوط به یک نوع وسوسه است که از نفس ناشی میشود، صدمات دار و نخورید بلکه فقط یک دارو دارید که همان شراب عشق است.

دلبری

متاع تفرقه در کار ما همین دل بود خدای خیردهاد هر که این ربود از ما هیچ فنی در عالم بالاتر از دلبری نیست، آن کسانی که دل ها را برده اند بزرگترین خدمت را کرده اند هنرمندان از این دست هستند و انبیا بیش از همه دلبری کرده اند دل ما در گرو فیضان آسمانی آنها قرار گرفته است، در گرو جمال آنها که ماه فروماند از جمال محمد قرار گرفته است.

نوش دارو

مرحبای عشق خوش سودای ما ای دوی جمله علت های ما
ای دوی نخوت و ناموس ما ای توافلاطون و جالینوس ما
علت اینکه عشق دوی همه دردهاست بخاطر اینست که همه دردها از دل ناشی
میشود، هر کدام ما یک دلی داریم و در این دل هم صدها هزار آرزو داریم و این آرزوها هم
با هم تلاقی پیدا میکنند و کشمکش و جنگ و تنازع بوجود میاید، بنابراین اگر ما همه
دلمان را یکجایی گرو بگذاریم ، خلاص میشویم.

کیمیا

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم دولت عشق آمد دولت پاینده شدم
کیمیا همان عشق است چه کمیایی بالاتر از اینکه مرده را زنده کند شما ببینید تبدیل
مرده به زنده مهمتر است یا تبدیل مس به طلا؛
اگر ما انیتمان را بگذاریم کنار آن کیمیا به ما خواهد خورد
دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تاکیمیای عشق بیایی و زر شوی.

مهره مار

این عالم بی حساب و کتاب نیست که گوهر محبوبیت را به یک مهره ای بفروشند.

نیاز

ما به درگاه خداوند فقط نیاز میتوانیم ببریم چون خداوند نیاز ندارد از نیاز خوشش
میاید.

فرعون

هر کسی را دیدید که همه را می خواهد فدای خودش کند او فرعون است.

گناه

انتساب عمل به ماست که عنوان گناه پیدا میکند و اگر به خدا منسوب شود گناه
محسوب نمیشود بلکه عین خیر محض است.

عشوه

نکته ناسنجیده گفتم دلبرا معذور دار عشوه ای فرمای تا من طبع را موزون کنم حافظ هر وقت که از کوک می افتاده با عشوه کوک میشده عشوه هم همان بسم الله است یعنی آن مذکورونه ذکر، در نظرش متجلی میشده و کوک میشده.

عیب جویی

عیب جویی نکنید، چون وقتی عیب جویی میکنید در اصل عیب هایی را که پیدا کرده اید در جیب خودتان گذاشته اید.

جوانی جاوید

بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است پیر نگرده که در بهشت برین است آدم فقط با نام خدا میتواند فارغ شود از تشویش سن و نگرانی پیری، چون نام خدا یاد خداست و یاد خدا حضور خداست و حضور خدا هم صحبتی با خداست و هم صحبتی با خدا بالاترین بهشت است و رضوان اکبر همون بهشت دیدار اوست بهشت هم جای پیری نیست چون در بهشت زمان و مکان نیست در هر لحظه ای آدم میتواند در هر زمان و مکانی باشد، شما بنگرید کسانی که هنوز از ورای زمان جوان هستند کسانی اند که با او پیوند کرده بودند. مقیم کوی تو تشویش صبح و شام ندار که در بهشت نه سالی مقرر است و نه ماهی

مشتری

هر کسی از عاشق خوشش میاد و کرشمه معشوقی با عاشق پاسخ داده میشود وقتی آدم به کرشمه ها و کمال و زیبایی کسی پاسخ میدهد در واقع اعلام میکند که من مشتری این کمال هستم در این حال معشوق بخاطر سنجیت بخاطر اینکه که هر طالبی در حقیقت همون مطلوب است خیلی لذت میبرد.

سرمایه گذاری

آن چنان که همه چیز آتیه ای دارد ما خودمان هم باید آتیه ای داشته باشیم ما این زندگی خودمان را باید به کمال بهره برداری برسانیم. مردم معمولاً روی زمین و طلا و بورس سرمایه گذاری میکنند ولی روی خودشان سرمایه گذاری نمی کنند ما خودمان باید گران شویم ما اگر همان قدر ارزان و بی هویت و بی ارزش ماندیم چه فایده که دیگر چیزها گران شوند آنچنان که همه چیز رو به گرانی میرود بنگریم ارزش ما ده سال و بیست سال زمین بعد چه قدر خواهد شد.

ازدواج آخر

همه بالاخره می گذارند و می روند، ما آخر سر باید دست در آغوش خودمان کنیم؛ آخرین مشتری و آخرین کسی که باید ازدواج کند خودتان هستید سعی کنید هیچ عیبی نداشته باشید، خیلی باید زیبا باشید چون باید خودتان را تحمل کنید.

همسفر زندگی

چون عشق اشتراک در مسیر است هر دو نفری که می خواهند با هم ازدواج کنند اولین سوالی که باید از هم بپرسند اینست که توداری کجامیروی؟ اگر هر دو نفر گفتند دارند میروند بسوی خداوند اینها عاشق هم میشوند، و فقط در این صورت است که انسان در این مسیر یا رپیدامی کند وگرنه هر کدام در یک ایستگاهی پیاده می شوند، انسان باید برود تا برسد به آن ایستگاه نهایی که دیدار پروردگار است.

افی الله شک

معنای آیه افی الله شک فاطر السموات والارض این نیست که نباید در خدا شک کرد بلکه معنایش این است که خداوند آن مفهومی است که هیچ شکی نمی توان در او کرد و هر وقت به یک معنایی دست یافتید که دیدید نمی توانید در آن شک کنید، آن خداوندست.

وحدت وجود

خداوند شبیه هیچ کس نیست چون وجود محض است، وجود نمی تواند دوتا باشد ولی ماهیت می تواند هزارتا چیز باشد چون عامل دویی ماهیت است نه وجود اگر دوتا چیز داریم به خاطر اینست که دوتا ماهیت داریم اما وجود چون ماهیت ندارد نمی تواند دوتا شود.

شعر

شعر همه اش رمز است و علت اینکه بصورت رمز بیان شده است برای این است که اصلا این حقایق گفتنی نبوده و این ساده ترین صورتی بوده که امکان داشته این حقایق را بیان کنند.

چمن

چمن و نزهتگاه اهل معرفت آنجایی است که سخن خدا هست.

گوشه چمن جایی است که انسان از غوغای خلق و آشوب دنیا فراغت داشته باشد، این چمن می تواند خانه شما باشد دوستان را دعوت کنید خانه تان و صحن خانه تان را بکنید صحن چمن و از میخانه حافظ و مولانا و این بزرگان قرض کنید و برای دوستانی که اهل این معانی هستند شعر بخوانید.

گول خوردن

آدم فقط وقتی گول می خورد که صاف نیست وگرنه نمی شود که انسان فرق دروغ با راست را نفهمد چون دروغ خیلی طعم و بو و مزه اش با راست فرق می کند بوی کبر و بوی حرص و بوی آز در سخن گفتن بیاید چون پیاز آنچنان که اگر شامه ظاهری ما سالم باشد بوی پیاز را می توانیم تشخیص دهیم اگر شامه باطنی ما هم سالم باشد می توانیم تشخیص دهیم و می توانیم اطلاعات را بگیریم.

احوال پرسی

احوال پرسی های ما بصورت تعارف درآمده و سریع تمام می شود ولی وقتی می گوئیم حال تو چطور؟ یعنی واقعا دلم می خواهد بدانم و می خواهم بیایم در زندگی تو و بدانم چه نیازی داری؟ ما اگر واقعا حال هم را بپرسیم خیلی از مشکلات حل می شود.

دل

اگر روح ما وسعت بیشتری پیدا کند تمام آنچه که در دل تمام آدمها است را می توانیم بگیریم ما گیرنده مان ضعیف است وگرنه قیافه آدمها را که نگاه کنید می فهمید که در دل او چیست اینکه می گویند از دل به دل روزنه ای هست یعنی شبکه اتصالی هست ولی ما به دلیل اشتغال دائم به خودمان و نفسانیات خودمان نمی توانیم از دل هم باخبر شویم ما اگر صاف بشویم از احوال هم بی اطلاع هم باخبر می شویم.

اینترنت

امروزه تمام سلولهای عالم پراز علم و دانش و آگاهی شده است و فقط شما باید دستور بدهید و اطلاعات را بگیرید، از طریق شبکه اینترنت تمام کتابهای عالم در اختیار شما خواهد بود اگر اتصال ما محدود باشد فقط هارد دیسک خودمان خواهد بود و چندتا سی دی ای که داریم ولی اگر متصل شدیم به شبکه اینترنت تمام اطلاعات در اختیار ما خواهد بود ولی یک شبکه اینترنت بزرگتری هست که هنوز به آن دسترسی پیدا نکرده اند و آن شبکه اینترنتی است که انبیا و اولیا و شعراي آسمانی به آن شبکه متصل می شوند، آنچنان که شعراي آسمانی می گویند که ما شعر نمی گوئیم بلکه الهه شعرا صدامی کنیم و او می آید و شعرو داستان را تعریف می کند چون او از عالم بالا به آن شبکه دسترسی دارد.

دروغ

دروغ خودش جهنم است اگر شما عمیق شوید متوجه می شوید که همین الان دروغ آتش است به محض اینکه آدم دروغ می گوید نظام فکری اش به هم می خورد و تمرکز حواسش را از دست می دهد و کم حافظه می شود و هزار عیب روانی پیدامی کند آدم های دروغگواز سلامت فکر برخوردار نیستند تمرکز حواس که عامل خلایق است در آنها از بین می رود چون آدم دروغگو اضطراب دارد چون می داند که دروغ خوب نیست و دلش هم نمی خواهد که فاش بشود و هر دروغ آدم رابه دروغ دیگری می کشاند و یک دو تا دروغ انسان که فاش شد هویت او زیر سوال می رود هیچ چیز بدتر از این نیست که وقتی انسان حرفی می زند مردم نگاه کنند که این آقا راست می گوید یا دروغ، هیچ چیز بهتر از این نیست که وقتی آدم حرفی زد همه بگویند این آقا وقتی حرفی زد راست است؛ بنابراین شخصیت اجتماعی انسان و حضور آدم در جامعه به هم می خورد و این ادامه پیدا می کند تا قیامت و به شکلهای دیگری ظهور پیدامی کند و اینطور نیست که شما را به خاطر دروغ مجازات کنند بلکه خود این دروغ مجازات شماست.

انسان الهی

ما چون یکی هستیم یک کار هم بیشتر نکنیم صد تا کار نکنیم و یک کار نکنیم بعضی ها تقسیم می کنند کارها را به کار دنیوی مثل خورد و خواب و زن و بچه و کامپیوتر و مدرسه و... و یک کارهایی را هم می گویند کار اخروی مثل نماز و روزه و کارهای خیریه و...؛ در صورتیکه هم چنین چیزی نیست بلکه باید انسانها را تقسیم کرد به انسانهای الهی و انسانهای دنیوی، اگر انسان الهی شد، خورد و خواب او هم الهی می شود چون به خاطر خدا زندگی می کند و بخاطر خدا پشت کامپیوتر نمی نشیند و به خاطر خدا کتاب می نویسد و همه اش می شود کار اخروی و عاشق خداوند اصلا کار دنیوی نمی کند، انسان الهی بشوید و بروید دنبال دنیا و هزار تا کار بکنید تا وجودتان منشا خیر و برکت بشود و خلایق و سازندگی و آبادانی ایجاد بشود؛ انسان هست که الهی می شود یا دنیوی، اگر دنیوی شدید همه کارهایتان دنیوی می شود و حتی حج و نماز و زکاتتان هم دنیوی می شود، وقتی روی آدم به طرف دنیا و هواهای نفسانی خودش بود دیگر تفاوتی نمی کند که به کدام طرف بایستد و نماز بخواند چون به هر طرف بایستد در اصل به طرف خودش ایستاده و نماز خوانده.

شیطان

ما شخصا وظیفه ای نداریم که با شیطان خصومتی داشته باشیم و کینه ای از او به دل بگیریم فقط چون خداوند او را لعن کرده ما هم او را لعن می کنیم؛ وگرنه خیلی خوب است که یکی هست که ادعاهای بی معنی ما را رسوا کند، شیطان الزام نمی کند بلکه افشا می کند و کار شیطان افشاگری است، شیطان یک مقدار علف دستش می گیرد و می آورد جلوی دهان آدمها، اگر کسی قاپ زد و علف را خورد معلوم است که خود او در عالم بهایم بوده وگرنه اگر انسان باشد که علف نمی خورد، شیطان قادر نیست کسی را اجبار کند، نه نبی اجبار می کند و نه شیطان "لا اکراه فی الدین" ولی شیطان آشکار می

کند، شیطان می آید جلوی انسان و وسوسه می کند و معلوم می کند که تودروغ گفتی که من خداپرستم و دلم پیش خداست بلکه دلت پیش غیر خداست، توحیدت را نفی می کند تا متوجه شوی موحد نیستی و بیوئی و توحید واقعی را بدست بیاوری؛ این که خداوند شیطان را گذاشته در عالم برای خیر ماست تا ما را هر لحظه متوجه کند، شما می توانید خودتان را لحظه به لحظه با شیطان آزمایش کنید، آیا خیر انسان این نیست که یک دستگاهی داشته باشد که نشان دهد فشارخون او بالاست یا پایین است و خطر مرگ برای انسان است، شیطان آزمون و محک همه عالم هستی است، همه ادعاهای باطل و بیخودی را رسوا می کند، به همین جهت هم شیطان گفته که با مخلصین کاری ندارم "الاعبادك الله المخلصين" چون عباد مخلص همه آزمایش ها را با موفقیت سپری کردند و قبول شدند.

خبر

بزرگترین هدیه ای که پیغمبر برای ما آورد این خبر بود که گفت تونخواهی مرد، این بزرگترین نگرانی ما را برطرف می کند خبری بالاتر از این در عالم نیست که ایها الناس ما این بدن نیستیم این بدن ارتباطی با ما ندارد این یک دستگاهی است که سپرده اند دست ما و گفتند شما فعلا با این کامپیوتر کار کنید، اگر کامپیو تو خراب بشود شما که خراب نمی شوید شما که کامپیوتر نیستید بلکه پشت کامپیوتر هستید، من که دارم میبینم چشم که نمی بیند مغز هم که نمی بیند، من دارم می بینم این خبر بزرگ را پیغمبر آورد که توجانت محفوظ است و نگران جانت نباش.

مرگ

بعضی ها معتقدند عامل همه بیماریهای روانی ترس از عدم است، ما می ترسیم که نکند نیست شویم نگرانی مرگ حرص تولید می کند هزار مشکل تولید می کند این که ما می میریم و بعدش هم خبری نیست و به کلی نابود می شویم، این خودش عامل بیماری است. اول انسان از پیری می ترسد به محض اینکه از مرگ نگرانی پیدا کرد فکر می کند که زمان گذشت چه کار کنم دارم پیر می شوم و بعدش هم مرگ می آید شروع می کند از پیری ترسیدن از مقدمات و آثار مرگ شروع می کند به ترسیدن اما یک مرتبه یک رسول گرامی ای می آید و آیه ای می آورد که "ام حسبتم انا خلقناکم عبثا"، چقدر ساده لوحی است که انسان فکر کند خدا او را با این حکمت و معرفت آفریده برای اینکه بزند و خرابش کند، مرگ فقط یک انتقال است از یک جایی به جای دیگر، در هیچ جای قرآن گفته نشده است که انسان فنا می شود و این تفکر فنا را شیطان در ذهن انسان وسوسه می کند و می گوید که مرگ نزدیک است برو هر کاری که می خواهی بکن و مرگ را به عنوان فنا معرفی می کند و گرنه در قرآن اصلا چنین چیزی نیست وقتی که صحبت از مرگ هست صحبت از انتقال است و گفته شده که "مرگی که از آن فرار می کنید ملاقات می کند شما را" یعنی شما هستید و مرگ را ملاقات می کنید و با مرگ سلام عليك می کنید؛ یک شاعر انگلیسی مکالمه ای را بیان کرده بین انسان و مرگ که مرگ به انسان می گوید خاک بشو و بمیر و نابود بشو و انسان جواب می دهد که قرار این نبوده بلکه این قرار مربوط به خاک بوده که خاک به خاک باید برگردد نه روح و لباس تن را در می آورد و پرت می کند جلوی مرگ و می رود.

بخشش

گناه یعنی نقصان و محو کردن گناه یعنی رسانیدن کسی از مرتبه نقصان به کمال؛ اگر کسی را که خطایی از او سرزده را خواستید ببخشید يك راه آن این است که به او بگویید تو را بخشیدم و او را رها کنید، ولی يك راه دیگر آن اینست که آن نقصانی که در او هست که به سبب آن نقصان این بی ادبی و ظلم در او حادث شده است را از او بگیری و تبدیل به کمال کنید و این بهترین راه بخشش است.

موسیقی

هر موسیقی ای را که می خواهید گوش دهید ببینید از کجا می آید اگر از شهرت طلبی و بی بند و باری و پول طلبی می آید معلوم است که به همان جا هم شمار ادعوت می کند و به همان جایی هم که از آن می آید منتهی می شود.

صورت مطلق

يك صورتی هست که مقصود این صورت جسمانی و این هیئت ظاهری است اما يك صورتی به معنای ارسطویی هست که ارسطو وقتی می گوید صورت در مقابل ماده است اینکه ما اصطلاحاً می گوئیم صورت و می گوئیم اهل صورت نباش ارسطو به این می گوید ماده، آنوقت صورت نزد ارسطو همان جان است و جهت وحدت هر چیزی به صورتش است هر چیزی که ترکیب شده از ماده، آن ماده جهت کثرت آن است چون به سبب آن ماده هزار چیز و صد ملیارد ذره و بینهایت ذره است، اما به سبب صورتش است که می گوئیم يك قالی یا يك سمفونی، صورت عبارتست از وحدت بخش عالم ماده پس کمال هر چیزی به صورت آن است و همینطور این کمالات تعالی می گیرند تا برسند به صورت مطلق، هر قدر ماده کمتر می شود معلوم میشود به کمال نزدیکتر شده است و وقتی نقاش نقشی می کشد بعلمت غلبه عالم معنا و صورت دیگر کسی پول کاغذ و رنگ آن را که همان ماده آن نقش است را حساب نمی کند و ماده در صورت محو می شود، تا وقتی که ماده هنوز هست معلوم است که صورت هنوز صورت کاملی نیست، اگر يك تکه آهن را پیچی دهید و این کار را تکرار کنید تا جایی که از آهن لطافت يك طره زیبا را بیافرید آنوقت آن قطعه را می گذارند در ترازو و بجای آن طلا می دهند؛ آن صورت مطلق را ارسطو می گوید خدا، خداکسی است که ماده نیست چون جهت قابلیت هر چیزی را می گویند ماده و جهت کمال آن را می گویند صورت، چون او کمال مطلق است هیچ ماده ای ندارد و هیولایی ندارد و هیچ چیزی در او بالقوه نیست و همه چیز در او بالفعل است، اگر انسان آن صورت مطلق را ببیند تمام مشکلات عالم برایش حل می شود، فرض کنید يك مورچه ای روی يك قالی ای حرکت می کند هر لحظه برایش اشکال پیش می آید که چرا اینجا سفید است و جای دیگر سیاه

است؟ اگر قرار بود سفید باشد چرا این طرفش سیاه است اگر قرار بود سرخ باشد چرا سفید است؟ اگر قرار بود صاف باشد چرا اینجا کج است اگر اصل بر کجی است چرا بعضی جاها صاف است؟ اگر رنگ سفید خوب است چرا اینجا سرخ است؟ ولی وقتی آن

یونیورسال فرم را و مجموعه این قالی را می بیند تمام اشکالاتش برطرف می شود و وقتی آن جان رامی بیند می فهمد که هرکدام از اینها درجای خودشان درست هستند.

بازی دنیا

این عالم عالم بازی هاست و عالمی است که بیشتر مردم به حقیقتش نمی رسند و به بازی تا آخرش مشغول می شوند و هرکدام یک نوع بازی ای می کنند، یک عده مذهب بازی می کنند یک عده دوست بازی می کنند یک عده هنربازی می کنند یک عده عتیقه بازی می کنند و هرکدام به یک بازی ای مشغول هستند و به حق مشغول نیستند، حتی کتاب بازان هم "کمثل الحمار یحمل اسفارا" کتاب می خرند جلد می کنند پهن می کنند جمع می کنند و کتاب باز هستند؛ حتی عده ای دین را وسیله بازی قرار می دهند و دین باز و دین فروش هستند و نه دیندار ولی یک وقتی می فهمند که سودای خام بوده و هیچ چیز نیست؛ اما اگرخواستید بازی کنید بازی عشق را انتخاب کنید که به تعبیر هندیها یعنی بازی آگاهی جهانی و نه این آگاهی محدود و تیره که در همه انسانها هست، وصل بشوید به آن آگاهی مطلق و برسید به دیدار آن صورت جهانی؛ جهان عشق است و دیگر زرق سازی همه بازی است الا عشق بازی

توبه

توبه حقیقی یعنی عبور از یک مرتبه ای به مرتبه دیگر و توبه این نیست که بگویی من فلان کار را دیگر انجام نمی دهم. بلکه توبه اینست که اگر آن گناه رابه خاطر آوردی، ظلمی کرده بودی یا ناسزایی گفته بودی یا غیبتی کردی و به یاد آمدن مساله، حلاوتش زیر زبانت نیاید، چون هر گناهی یک حلاوتی دارد و انسان وقتی یک گناهی می کند به سبب حلاوتش آن گناه را انجام می دهد، اگر آن گناه رابه یاد آوردی و حلاوتش زیر زبانت نیامد بلکه مرارت و تلخی آن زیر زبانت آمد معلوم می شود که به یک درجه کاملتری رسیدی و ذائقه درست شده به یک کمالی رسیده ای.

استعداد

گنج وجود ما استعداد ماست، استعداد را کم در نظر نگیرید، درست است استعداد چیزی نیست جز قابلیت ولی بسیاری از اوقات مهمترین ارزش هر چیزی به استعدادش و به آن جایی خالی اش است، یک کوزه با وجود اینکه بیشتر توجه می کنند به دسته و به فرمش و به رنگش اما مهمترین بخش کوزه که به آن شان کوزه بودن را می دهد همان خالی بودنش است و گرنه بقیه اش ارزشی ندارد؛ این استعداد و قابلیت برای قبول آن آب رحمت، این گنج وجود ماست و ما نباید خودمان را از آب شور پر کنیم و قابلیت خودمان را از دست بدهیم تا روزی برسد که بگوییم ای کاش خاک بودم، یعنی صرف استعداد بودم چون آن استعداد را ضایعش کردم؛ پس ظرفیت زیاد گنج است و ظرفیت نامتناهی گنج نامتناهی است و این گنج خازنش روح الامین، یعنی روح القدس

است که در مریم وجود ما که همان زهدان قابلیت ماست و می تواند عیسی هستی را و عیسی عشق را به دنیا بیاورد، این را آن روح الامین می دمد در وجود ما و ما صاحب آن گنج می شویم.

حقیقت انسان

انسان از نظر کردن در ذات خودش درک می کند که من این بدن نیستم چون اکثر اوقات ما غافلیم از بدن و اصلاً توجهی نداریم به بدن بیشتر اوقات ما درسوداهای خودمان هستیم اگر شب است به خواب و اگر روز است به سودای عالم گرفتاریم پس چطور است که خودمان را ادراک می کنیم؟ اگر ما این بدن هستیم هر لحظه که خودمان را ادراک می کنیم باید سروکله این بدن پیدا بشود چون نمی شود که گل را که حقیقتش چیزی نیست جز ساقه و گلبرگها و برگها را تصور کنید ولی هیچ چیزی از اجزایش نیاید جلوی نظرتان، شما گل را تصور کنید می بینید که به هر حال یا برگش می آید یا ساقه اش می آید یا گلبرگش، چون گل غیر از این چیزی نیست اگر شما هم غیر از این بدن چیزی نیستید، چرا این همه که خودتان را ادراک می کنید و می فهمید که خوشبخت هستید یا نه غمگین هستید یا نه درد دارید یا نه، چرا اینها هیچ کدام متضمن ادراک هیچ جزئی از اجزای بدنتان نیست پس از این آیه که *و فی انفسکم افلا تبصرون* خیلی چیزها درک می کنید از جمله اینکه ما این بدن نیست.

عشق من

در این عالم هر صدایی که می شنوید صدای عشق من است اگر بلبل دارد آواز می خواند می گوید عشق من، هر حرکتی در عالم هست حرکتش به طرف عشق من است و این راهم شما دارید می شنوید لحظه به لحظه و هم دارید می گوید منتها مراتب عشق متفاوت است یک کسی عشق من او هدف بلندی است یکی عشق من او کتاب است و یکی یک محبوبی است ولی همه این صدای عشق من را هم دارند می گویند و هم می شنوند، مهمترین چیزی که آدم در این عالم دلش می خواهد بشنود، همان صدای عشق من است یعنی دلش می خواهد یکی به او بگوید عشق من وضمن خودش هم دلش می خواهد یک معشوقی داشته باشد که به او بگوید عشق من، اگر ما بخواهیم همه هنرها به کمال برسند این دو کلمه را هم باید بگوییم و هم بشنویم اگر معشوقی نداشته باشد آدم که صبح که بلبن دمیشود به خاطر عشق او کار کند شکوفا نمی شود و تمام استعدادی که در وجودش هست بارور نمی شود، وقتی آدم گوش می کند و می بیند کسی نمی گوید به او عشق من خلقش تنگ می شود چون محبوب ترین چیز نزد ما همین صدای عشق من است و اگر آدم محبوب نباشد خوشبخت نیست و اگر بخواهد محبوب شود باید زیبایی و کمال کسب کند و دانما کار کند تا جمالی و کمالی کسب کند و محبوبیت انسانها مال هارمونی و تناسباتی است که کسب می کنند.

اصل كمك

درمقابل تنوري تنازع براي بقا تنوري ديگري هست كه مي گويد اين عالم برمبناي اصل كمك استوار شده است يعني همه پيشرفتها مال اينست كه يكي به ديگري كمك کرده و اين كمك ها وقتي بسيار پيچيده شده مي بينيم كه به كمال رسیده ، آنچنان كه مي بينيم هزاران هزار سلول و ميلياردها سلول باهم كار مي كنند و همه درجهت اين كار مي كنند كه اين قلب بايد بزند و هر كدام وظيفه شان را درجهت كل انجام مي دهند و اگر يك كدامشان واقعه اي براي رخ بدهد و شروع كند به شرارت، سلول سرطاني پيدايي شود و اين سلول مي خواهد بقيه را بخورد؛ حالا در جامعه اي كه اصل كمك نيست سرطان مي گيرد انسان و اين سرطان را گرفته بشریت سرطان اينكه مشكل شما به من ربطي ندارد كه بخوادم به شما كمك كنم، بايد آدمها به هم كمك كنند و هر كسي احساس كند كه من در كل اين جامعه نقشي را بايد بازي كنم، اگر هر كسي بخواه دبراي خودش كار كند آنطرف سقوط مي كند آن بچه ده ساله اي كه در خيابان آدامس مي فروشد اين يك كسي يك ظلمي کرده يك جايي كه اين اينطور شده وگرنه اگر اصل كمك و تعاون باشد معنيش اينست كه بايد طوري تنظيم شود كه يك نفر ديگري جاي او كار كند و اين بچه بايد به مدرسه برود يكي از عناصر وحدت اصل كمك است و ما هر چه بيشتري به هم كمك كنيم وحدت ما بيشتري مي شود، كثرت ايجاد جنگ مي كند و جنگ ضايعات ايجاد مي كند، از اين بدن الگو بگيريد ببينيد كه اگر در اين بدن همكاري و وحدت نباشد، چطور مضمحل و نابود مي شود، جامعه هم همينطور است اگر الان همه دندانها را تيز كردند به زودي نابود مي شود بشریت، مگر اينكه راه بازگشتي به دين و به انبيا و اوليا و به وحدت پيدا كنند.

جمال مطلق

چه سعادتي بالاتر از اين كه انسان چشمش به آن جمال مطلق بيافتد آن جمالي كه ديدارش جواب همه سوالهاست گاهي انسان هزار سوال در خاطرش هست هزار خلعان و اندیشه و شبیهه و شك و تردید در دلش هست كه چرا اوضاع عالم پریشان است؟ يك جمالي به او نشان مي دهند كه در پرتو آن جمال جواب همه سوالهاي ازل تا ابد را مي گيرد و اين راتمام كساني كه آن جمال مطلق را دیده اند معترفند به اينكه وقتي ما آن جمال را ديديم سرعالم بر ما كشف شد و در عرفان ما منتهاالیه كمال وصول به عالم شهود و ديدار است.

رايحه ناخوش نفس

بسياري از كتابها و سخنها اظهار فضيلت است يعني در واقع بيان نفس است يعني بنگريد مرا و حديث نفس مي كند ، اگر موسيقيدان است مي گويد به من نگاه كنيد به همين جهت اين رايحه ناخوش نفس در هنر و شعر و موسيقي فرد دیده مي شود.

حمد

خیلی خوب است که انسان زیباییها و خوبیها را ستایش کند و خوبیهای مردم را بیان کند آنوقت اگر این ستایش برای خود حق باشد برمی گردد به حق ولی اگر این ستایش را برای این کرد که به يك چیز دنیایی و حقیري برسد آنوقت این ستایش مانع میشود بین انسان و حق و نشانه دل بستگی به این دنیا است.

محبوب

محبوب مطلق فقط اوست و هر جا محبوبي هست بخاطر اینست که نشانی از آن محبوب مطلق در او هست.

خاک در دوست

علت اینکه انبیا عالم شدند به همه علوم یا حداقل علوم انسانی و آنچه مایه سعادت بشر است درسرخنان آنها هست اینست که خاک در دوست شدند، هرکس خاک در دوست شد چشمش باز می شود به يك نور دیگری و به يك روشنایی دیگری که در آن روشنایی حقایق اشیا را بی کم و کاست می بیند.

ریا

ریا یعنی چیزی که مافوق و برتر است را وسیله چیزی قرار بدهید که مادون است آنچنان که نماز که وسیله تقرب به خداست وقتی ریا در آن بیاید میشود وسیله تقرب به میرزا حسن که حاجی بازار است و اوست که رزق و روزی این شخص را تعیین می کند، هر چه اضافه شدن نسبت به آنچه که در دل هست آن ریاست.

شکر

شکر یعنی وقتی نعمتی به شما رسید خودتان را شایسته آن نعمت ندانید، هر وقت دیدید يك نعمتی به شما رسید و شرمنده شدید از آن نعمت و گفتید مگر من چه کردم که این لطف شامل حال من شده، این شکر است؛

رحم

رحم مال آنجائی است که حق با شماست و ظاهرا حق با طرف مقابل نیست، اما به چند دلیل باید رحم کرد یکی اینکه انسانها اگر در این مورد حقی ندارند در يك موردی

حقشان گرفته شده، اگر يك انساني هست كه حق ندارد به شما ناسزا بگويد اما حق داشته از تعليم و تربيت برخوردار بشود اما نشده؛ ما كجا مي توانيم بگويم كه اين خطاكار و غافل تمام حقوقش را برخوردار شده منتها اينجا دارد به حق ديگري تجاوز مي كند و به اين دليل بايد رحم كرد چون او هم از حق خودش كاملا برخوردار نشده، ثانيا وقتي شما رحم كرديد صفت رحمتي حق در شما تجلي مي كند و هم به شما بركتي ميرسد و هم به او، و اين ديده رحمتي و نظر محبت داشتن انسان را خيلي نزديك مي كند به صفت رحمتي خداوند؛

هارموني

الان روزگاري شده كه معني هارموني از ذهن مردم دور شده، چون مدعياني آمدند و مي گويند: ما در هنرمدرن با هارموني سروكار نداريم بلكه فقط با كنتراست سروكار داريم و يك پديده هاي ناموزوني ايجاد مي كنند كه در موسيقي و نقاشي ديده مي شود آدم بايد مراقب باشد لااقل مزاجش به هم نخورد و اگر گاهي هم ديس هارمونيك ميشود لااقل هارموني را قبول داشته باشد و بفهمد كه اين كار بد بود كه من كردم، تا وقتي آدم مي فهمد كارش بد بوده بالاخره هارموني هست ولي يك وقت هست كه مي گويد چه كسي گفته اين كار بد است، فرادي هستند كه باحمله به فطرت، مي گويند فطرتي وجود ندارد، معياري وجود ندارد كه بخواهيم بگويم بر اساس آن معيارها اين درست است و آن غلط است، درستي و غلطي اي وجود ندارد، و حقيقت و اخلاق نسبي است؛ و اين بزرگترين دروعي است كه در قرن بيستم دارند مي گويند و مزاج دهر را دارند تباه مي كنند همه عالم معني خوبي و زيبايي را مي فهمند و با اختلاف سليقه هم مشكلي بوجود نمي آيد.

اشك

اي كاش مردم قدر اشك را مي دانستند، منتها به اشك مي گويند آب ديده ؛ ولي بايد ديد چه ديده كه آن اشك را ريخته ؟ اگر چشمش به يك آب و علفي خورده و آن اشك را ريخته، قيمت آن ديده هم معلوم است ولي اگر كسي چشمش به آن معشوق ازلي افتاده و دارد گريه مي كند هر دانه اش گنج است و همه نعمتها و دولتها و خواسته ها و آرزوها را در همان نگاه به انسان مي دهند.

طالب

اگر انسان يك عظمتي را طالب بشود نشانه عظمت روح خودش هست، هر كس كه گفت من طالب مطلوبي هستم نشانه اينست كه قابليت و استعداد رسيدن به آن مطلوب را هم دارد و حتما تلاش هم مي كند و حتما هم مي رسد، هر چه را طلب كرديد بدانيد كه به آن خواهيد رسيد فكر نكنيد كه چيزي بزرگتر از آنست كه به آن برسيد.

ميلاد

ميلاد رسول اكرم و همه بزرگان دو نوع است يكي ميلاد تقويمي و تاريخي است كه برحسب تعاريف اختلاف نظر هم است درتاريخش، اين يك تولد است كه البته مايه شادي و شغف ماست و ضيافتي برپا مي كنيم و جشني مي گيريم ولي حقيقت جشن را بايد زماني بگيريم كه او در ما متولد بشود ميلاد مسيح زماني است كه يك مسيحي در ما زاده بشود؛ يك شاعر انگليسي گفت اگر مسيح هزار بار در بيت اللحم زاده بشود تو را چه سود كه همچنان ملول و افسرده و دلمرده باشي، تو كه زنده نشدي؛ اگر ما به آن خلق محمدي نرسيم و به آن رحمت نامنتهائي او واصل نشويم و بهره مند نشويم ما را چه سود كه او متولد شده است؛ مايه سرشكستگي ماست كه با وجود تولد چنين بزرگوارى از آن خلق و خوي و جمال و بركات و كمالات به ما چيزي نرسيده باشد.

شفا

اگر ما ثروتمند شويم و شاد و خوش و خرم شويم شفا پيدايي كنيم، 99 درصد بيماريهاي جسماني محصول بيماريهاي رواني است، عامل اصلي بيماري اينست كه آدم از خودش راضي نيست و شب كه مي خواهد بخوابد باطنش از او مي پرسد كه امروز چه كار كردي؟ دل چه كسي را خوش كردي؟ چه كسي را امروز شاد كردي؟ خانم اميلي برونته مي گويد شب كه مي شود كارهايت را بگذار روي ميز، اگر ديدي در بين آنها يك لبخندي هست كه مثل يك خورشيد تابيده و دل يكي گرم شده، آن روزت را باطل نكردي؛ دارايي انسان شاديهائي است كه توليد کرده و از آن شاديهاست كه به انسان شادي مي دهند و لذت مي دهند و برکت پشت برکت به انسان مي رسد.

محبوبيت

هيچ چيز در دنيا بالاتر از اين نيست كه انسان محبوب باشد، بالاترين نياز ما از هر گرسنگي بيشتراينست كه ما محبوب بشويم و يكي ما را دوست داشته باشد؛

مهرگياه

مهرگياه يك چيزهائي بوده كه به خيالات باطل مي خوردند تا همه دوستشان داشته باشند، در صورتيكه انسان وقتي محب شد محبوب مي شود و نبايد انسان بگويد كسي قابل نيست، بايد انسان عاشق باشد تا معشوق پيدا بشود از اطراف و حاضر باشد تا خودش را فدا كند در راه عشق و وقتي عاشق شد تمام عالم براي او معشوق مي شوند؛

ترافيك

ترافيك ما زشت است و نماينده كامل خودخواهي ماست و نشان مي دهد كه تنها من مطرح هستم و تو اينجا نباش؛ اين در روانشناسي ثابت شده كه همه آدمهايي كه جنابيت مي كنند يك جاهايي بايك زشتيهاي خاصي برخورد كردند و يك جايي مشكلي با زشتي داشتند، اين زشتيها روي هم اثر مي گذارند و تبديل به چيزهاي مشابه خودشان مي شوند، تبديل به غصه و نااميدي بداخلاقي و حرف بد مي شوند.

بسم الله

بسم الله كليد كوئ ماست همه هنرمندان و همه انسانهايي كه كار بزرگي مي خواهند انجام دهند بايد اول بسم الله بگويند چون بدون اين اسم ما كوئ نمي شويم كوئ ما اينست كه ما نباشيم هر كس كه اسم خودش را فراموش كرد و اسم او را برد او كوئ ميشود، كوئ ما كوئ عشق است عشق اقتضا مي كند كه ما نباشيم و اگر ما بخوايم عالم را بفهميم بدون آن نام نمي توانيم بفهميم و بايد كوئمان را با كوئ عالم يكي كنيم و كوئ عالم اينست كه او هست، همه عالم مي گویند او هست و ما بايد اسم خودمان را نبريم تا با عالم بيگانه نشويم.

قناعت

قناعت به اين منظور نيست كه انسان بي عرضه شود و كار نکند و دني اطلب نباشد، بلکه قناعت يك اختيار است و قناعت كسي است كه در عين امكانات مي گوید اينها مزاحم من است و اينها را نمي خواهم و امكانات خودش را صرف خيروخوبي مي كند.

دينارپرستي

يك كسي مي آيد و يك افكار شيطاني و يك نفس سمومي را در عالم پخش مي كند و برگ و بال هزاران نفر را مي ريزد و جوانيشان را از آنها مي گيرد و الان دنياي دينارپرستي و دلارپرستي همين كار را مي كند، جوانها را وقتشان را ميگيرد و يك مقدار دلار به آنها مي دهد كه بعدا مي دانند با آن دلارا چه كار كنند.

سخاوت

مهمترين وصف الهي اينست كه مي بخشد و پس نمي گيرد و هيچ انتظاري از كسي ندارد و اين صفت بيش از هر چيزي ما را به او نزديك مي كند، وقتي ما مي بخشيم اين بخشش موهبتي است كه به ما داده شده و منتي است كه بر ما گذارده شده چون ما چيزي نداريم كه بخوايم ببخشيم و منتي بر كسي بگذاريم و شاني براي خودمان قائل شويم، بخشنده فقط اوست و بايد گيرنده و دهنده هر دو ناظر رحمت الهي باشند و نه كسي كه بخشنده

ببیند که او بخشیده و نه گیرنده ببیند که او گیرنده است بلکه هر دو از دست او بگیرند و ببخشند و در قرآن هم اولین ظهور ایمان سخاوت است.

قرب الهی

ما اگر می خواهیم به خداوند نزدیک شویم باید صفات او را پیدا کنیم، خداجایی نیست که آدم یواش یواش وسانت سانت به او نزدیک شود بلکه خداوند او صافی دارد و هر چه به آن اوصاف نزدیک شوید به او نزدیک شدید.

شب قدر

همه هستی ما و شان و مرتبه ما در گروی یک شب است؛ اگر این شب رخ بدهد در زندگی ما، شانی پیدا می کنیم، اگر رخ ندهد، در روز قیامت که خواهند پرسید شما چه مدت آنجا بودید؟ ما باید بگوییم یک شب طولانی بدون معراج و بدون نور و بدون پرواز و بدون رویت آیات الهی گذرانیم شب قدر یک سیروسفیری است که ما از عالم تاریکی به عالم نور می رویم و این شب قدر در زندگی همه بزرگان بوده و هر کس به مقامی رسیده و برای بشریت هدیه ای آورده معراج کرده و در آنجا مهمان پروردگار بوده و هر شب که در آن، حادثه معراج رخ بدهد آن شب، شب قدر است.

خشم

خشم از جهل سرچشمه می گیرد، هر وقت آدم عصبانی می شود بخاطر اینست که یک چیزی هست که باید بداند ولی نمی داند و فکری کند که فلانی باید یک جور دیگری می گفت و حرف دیگری میزد ولی الان آنطور نگفته است؛ این فکر بخاطر جهل شماست چون اگر پرونده آن آدم را بیاورید می فهمید که این فرد مطالعات و تحقیقاتش و تربیت و پدر و مادر و اینها، این را اینطور بار آورده و الان رسیده به اینجا در نتیجه نباید عصبانی بشوید؛ از دست هیچکس نباید آدم عصبانی بشود چون همه آدمها در یک مسیری با یک فضایی و با یک ژنتیک خاصی و بایک وراثتی آمدند و در این عالم شدند و یک چیزهایی هم روی آنها اثر گذاشته، شما اگر می توانید آنها را بهترشان کنید و گرنه عصبانیت معنی نمی دهد و ما هر چه بیشتر بدانیم خلقمان بهتر می شود.

فکر اهریمنی

این فکر که عدالتی نیست و ارتباطی نیست بین رفتارهای ما و نتایجش، این فکر، فکر اهریمنی است و این فکر انگیزه هزار شرارت و دشمنی در عالم است، و این فکر از جنگ جهانی اول تا همین اواخر که یک بازگشتی دیده شد، بخش زیادی از دنیا رابه خودش اختصاص داده است و هنر و ن قاشی و دلها و ایمانها را آشفته کرده است، ایمان به اینکه اگر الف رخ داد از جنس آن الف یک چیزی مثل ب رخ می دهد.

حسابداری کل

این عالم حساب و کتاب دارد و آن بالا حسابداری کل هست و فکر نکنید که در این عالم کسی می تواند حق کسی را بخورد، هیچ کس ذره ای نمی تواند حق کسی دیگر را بخورد مگر که حق آن فر دنبوده و خداوند اراده کرده باشد که از او گرفته بشود.

معلم

خود معلم باید محبوب بشود تا آن درس محبوب بشود، معلم وقتی عاشق شد محبوب می شود، معلم باید انیت و نفس خودش را بگذارد بیرون در و بیاید در کلاس با چهره گشاده و شیرین به امید اینکه من این فرشته ها را که سپردند دست من، من دلشان را خوش کنم و به آنها علم و معرفت و چراغ راه بدهم، این مهمترین توفیق برای معلم است، برعکس آنچه که گفتند معلم باید هیبت و جذبه داشته باشد، جذبه معلم عشق اوست، هیبت مال وقتی است که آدم حاکمیت بردلها ندارد، هیبت می گیرد بر خودش، اما وقتی آدم عاشق شد شکوه عشق جایگزین آن جذبه و هیبت می شود و طیف فضایی محبت همه را آرام می کند و در آن فضای مناسب برای تعلیم و تعلم قرار می گیرد چون تعلیم و تعلم جذبه و جاذبه است و اگر یک خللی ایجاد بشود در این رابطه بین معلم و شاگرد این جریان معرفت اصلا صورت نمی گیرد آنچنان که اگر شما کدورتی از کسی در دلتان باشد حرفهای او را بر مبنای اینکه چه جوابی خواهم داد می شنوید، اصلا ارتباط تعلیم و تعلم بعد از صاف شدن فضای محبت و فضای عاطفی بین معلم و شاگرد صورت می پذیرد.

معماری

عالم بیرون ادامه وجود ماست، ما یک مکانی در وجودمان هست که آن را در بیرون ایجاد می کنیم و ما باید معماری درونمان زیبا باشد تا معماری بیرونمان هم زیبا شود، معماری ما بدلیل اینکه توازن در آن نیست ما را کج خلق می کند هر چیزی آدم را یاد مشابَهت های خودش می اندازد و شبیه خودش می کند اگر ما دائما چشمانمان به هر چیز نازیبایی بیافتد بتدریج ذوق زیبایی از ما می رود بعد هم خلقمان تنگ می شود.

قربانی

مردم همه اهل قربانی کردن هستند ولی اصل بر اینست که چیزی را که کمتر است را قربانی بیشتر کنند ولی چقدر آدم باید جاهل باشد که وقت و عمرش را قربانی چیزهای فانی کند؛ چیزی که فرار است از شما بگیرند و بعدا فانی می شود همین الان هم فانی و صفر است الان هست ولی بعدا نیست و حسرتش فقط بردل می ماند پس عمرت را فدای نیست داری می کنی.

از خودمان بپرسیم که عمرمان را قربانی می کنیم برای کمتر یا کوتر؟

انفاس قدسي

آن نفسهاي قدسي که فرمودند خودتان را در معرض آنها قرار دهید نفس مولانا و شيخ محمود و بالاتراز همه اينها نفس انبيا و اولياست که انشا الله همه ما در معرض آنها قرار بگيريم.

قانون عالم

اين عالم قانون دارد و اينطور نيست که انسان يك دروعي بگويد و بعد خيرات وبركات به او برسد.

سلام

سلام خداوند با سين و لام و الف و ميم نيست بلکه يك حال خوشي است از رحمت و گشايش در دل انسان که انسان به فراخنای ابدیت بزرگ مي شود.

بهار

بهاري که قرار است بيايد و برود به چه درد ما مي خورد؟ شادي اي که قرار است بيايد و برود به چه درد ما مي خورد؟ ثروتي که مي آيد و مي رود اعتباري ندارد و مال ما نيست؛ گلستان و بوستان باغي است که دست خزان هيچگاه به آن نمي رسد؛ حقيقت باغ اينجاست و آن باغي که مي آيد و مي رود و خزان مي شود عکس باغ است اگر به حقيقت باغ بود و سيزي و خرمي و بهاري بود خزان نمي شد؛ از ديرباز کساني که هوشمند بودند گفتند يك باغي درست کنيم مثل گلستان و بوستان که هميشه سرسبز باشد.

سلامتی

ما در حال سلامت روح هست که به سلامت جسم مي رسيم.

تفسير قرآن

بهترين تفسير قرآن ادبيات است و تفسير اين نيست که بگويند ابن عباس اين مطلب را نقل کرده و تفسير طبري فلان مطلب را نوشته، بلکه بايد جان کلام بدست بيايد.

اهل جهنم

محي الدين مي گويد كه جهنمي ها را به زور به جهنم نمي برند بلكه به دليل سنخيتي كه پيدا كردند با آنجا خودشان با شوق واشتياق به جهنم مي روند ومي گويند درهاي جهنم باز است ولي هيچكس از جهنم فرار نمي كند چون شوق پيدا كردند وبه طلب چيزي مي آيند در جهنم.

شهرهاي بزرگ

الان توصيه بر اينست كه شهرهاي بزرگ را از بين ببرند چون مايه مزاحمت است وانواع جنايات راشهرهاي بزرگ توليدي كند بايد شهرها كوچكتر باشند تا آدمها به هم نزديكتر شوند ومهربانتر شوند.

بيماري قرن

بيماري قرن ما اين است كه زن بودن از مطلوبيت افتاده است و زن وسيله رفع پاره اي از نيازهاي توهمي انسانها شده است و جمال ومعشوقی و ناز و اينها محبوب نيست، قديم ها مي شنيديم كه فلاني عاشق فلاني شده، ولي الان عشق از بين رفته و دلي نمي تپد براي كسي؛ اگر هم هست نگاه مي كند كه چه مصارفي دارد و چه مزايابي دارد كه مي تواند از آنها استفاده كند.

جمال حق

اين يك حقيقت است كه اگر شش دانگ دنيا و آخرت را به شما بدهند آنقدر نمي ارزد كه يك نفر پيدا بشود و جمال او رابه شما نشان دهد و دل شما را ببرد وشما را عاشق او كند.

شعر حافظ

علت اينكه شعر حافظ دلبري مي كند اينست كه در لابلای آن الفاظ حافظ تصوير آن جمال را قائم کرده است ومهمترين چيزي كه در مورد شعر حافظ و ديگر بزرگان بايد دانست اينست كه آنها اين اشعار را از خودشان درنياوردند بلكه آنها آن جمال راديدند كه دارند اين حرفها را ميزنند.

تجلی خدا

خداوند برای کسانی که در ظلمت هستند، نور است ولی برای ویلیام بلیک می گوید کسانی که در نورند به شکل زن ظاهر می شود.

روح

روح فوق العاده زیباست؛ آنقدر زیباست که اگر کسی چشمش به او بیفتد هیچگاه از عشق او نمی تواند فارغ شود.

عالم روح

روز قیامت خوبها را، کسانی که می توانند با فرشتگان همراه شوند و سنخیت دارند با فرشتگان راجع میکنند و می برند و ظالمین را هم می گذارند همانجا بمانند و اگر انسان به عالم روح نرسیده باشد آنوقت نمی تواند با فرشتگان حرکت کند.

بدن

همه عمرتان را صرف این بدنی که قرار است سرآخر غذای کرمها شود نکنید؛ صرف یک چیزی بکنید که فرشتگان می خواهند بردارند و ببرند.

غسل

غسل اگر میخواهید بکنید در آب دیده و در توبه و بازگشت به خداوند غسل کنید.

قصه

یک قصه ای ایجاد کنید که هزاران هزار نفر قصه شما را بخوانند و زندگیتان را تبدیل به یک قصه کنید، فکر نکنید که من چندتا نمایشنامه خواندم، اگر همه نمایشنامه های دنیا را بخوانی دبه این نمی ارزد که خودت یک قصه بشوی، قصه خودت را ثابت کنی در عالم و وجود الهی خودت را در عالم متجلی کنی، بی سروصدا نیایی در عالم و بی سروصدا هم بروی.

جهنم

هیچ جهنمی بدتر از این که آدم به خودش نگاه کند و از خودش خوشش نیاید نیست، منتها ما از این واقعه غفلت داریم و گاهی در خواب چشمان بازمی شود و خوک و سگ می بینیم.

کینه

کینه هیچکس رابه دلتان راه ندهید چون آدم را آلوده می کند؛ کینه هیچکس دردلتان نباید باشد چون ما خبر نداریم که آن بیچاره چرا آن کار را انجام داده، مردم همه مظلوم هستند ازدزد و جانی گرفته تا همه مراتب دیگر، اگر از دل او باخبر شوید و بفهمید در چه شرایطی قرار گرفته، دلتان برای او خواهد سوخت، رحمه للعالمین باشید؛ ما اگر کینه ای بخواهیم بورزیم باید به آن بدیهایی که در درون خودمان هست کینه بورزیم.

خانه تکانی

خانه تکانی یعنی که دیوهای حسد و خشم و انواع دیوها که در وجودمان هست را بیرون کنیم و در مقابل فرشتگانی را دعوت کنیم به در و دیوار وجودمان.

دارو

عشق دارو و نوش داروی همه دردهاست چون همه دردها را در خودش حل می کند.

سرما

اگر انسان در درون حرارت و شعله ای داشته باشد همه سرماهای بیرون را گرم می کند و این سرما های بیرون به یک جامه ای و به یک مختصر گرمایی گرم میشود ولی سرماهایی در دل انسانهاست که جز به نور عشق گرم نمیشود.

سوال قیامت

در روز قیامت از نعمت ها میپرسند که این نعمت جمال و زیبایی و این ها را به تو دادیم تو این ها را چه کار کردی؟
و آن روز خداوند از انسان می پرسد که تو در فراق من چه می کردی، انسان باید یک گزارش آبرومندی داشته باشد بدهد که لا اقل اگر عذری هم می خواهد بیاورد بتواند آن

عذر را بیان کند و در قیامت نمیشود در جواب این که چرا فلان جا دروغ گفתי و جمال زیبایی و خوبی را پایمال کردی، از نشناختن خوبی و بدی صحبت کرد؛ چون روز الست خداوند به همه ما تجلی جمال خودش را نشان داده است تا ما هیچ عذری برای پایمال کردن خوبی و زیبایی نداشته باشیم.

دوستی

این که گفتند: دوستی از عشق بالاتر است به خاطر این است که در عشق، عاشق و معشوق دوتا اسم دارند ولی در دوستی هر دو یک اسم دارند و آن دوست است و دوستی نشان کمال اتحاد و برابری و یگانگی بین عاشق و معشوق است.

ورزش

تنازعات و کشمکش‌ها بی‌کی که در بازی‌های ورزشی هست دون‌شان ماست و اصلاً خوب نیست.

عاشق

عاشق در اصطلاح اهل معرفت کسی است که نیت کرده هیچ کاری غیر از شرایط عاشقی که عشق ورزی به خوبی و زیبایی و دانایی هست را در معبد عشق انجام ندهد و نیت کند که هر حرف زشت و کار زشت و نگاه پلید و غذای پلید را نخورد، این فرد است که پاک می‌شود.

علم نجوم

منظور از علم نجوم ارتفاع و اندازه ستاره‌ها و اینها نیست افلاک و ستاره‌ها منظور اشتغال انسان به عالم برتر است و گرنه آنجا هم پایین است و فرقی نمی‌کند مثل همین طرف است، بالا و پایینی در عالم صورت وجود ندارد و امر اعتباری است و این کسانی که اشاره می‌کنند ما در نجوم فلان ستاره را دیدیم اینها اشاره به اشتغال انسان به عالم معناست و در آن اشتغال بوده که آن ستاره را دیده‌اند.

جمال

جمال به آدم اجازه فرمان صادر کردن می دهد و بزرگترین فرمانده در عالم جمال می باشد، ولی همانطور که سکه تقلبی هست جمال های تقلبی و ظاهری هم هست ولی باز هم باید آن جمال تقلبی خودش را شبیه آن جمال حقیقی در بیاورد تا بتواند تحکم کند.

ادبیات

ادبیات دل آلوده نشده و دل گرد و غبار نگرفته ماست.

قوانین الهی

تمام قوانین بازی شطرنج الهی و پیچ و خم هایش در دل ما نوشته شده است.

گواهی دل

از کجا بفهمیم از چیز خوب داریم لذت میبریم یا نه؟ یکی که دل انسان گواهی میدهد که خوب است یا نه یا با دل آدمهای خوب چک کنیم.

انتخاب دوست

دوستان خوب انتخاب کنید تا آنهایی که خوب نیستند متوجه بشوند که دارند کنار گذاشته می شوند تا بروند و یک چیز خوبی یا دیگریند و خودشان را اصلاح کنند.

انگیزه حرکت

تمام ذرات عالم آن معشوق را دیدند و گرنه هیچ وقت ذرات عالم شوق حرکت بسوی کامل شدن و انسان شدن و رسیدن به عالم وحدت را نداشتند.

بندگی

معنی بندگی این است که ما به آن صفتی باشیم که خدا می خواهد.

گفتار بزرگان

علت اینکه حافظ و دیگر بزرگان از خودشان تعریف می کنند و ما بدمان نمی آید این است که ما آرزو می کنیم که به آن مقام برسیم وحماسه آنها حماسه ماست و معشوقشان معشوق شخصی خودشان نیست که با خودشان به زیر خاک برود بلکه معشوقشان معشوق ماست وسخنانشان هم شرح حال ما را بیان می کند.

اندوه گذشته و خوف آینده

ما در کفن این عالم و در گورستان خیالات باطل در فشار قرار گرفتیم وآن فشار قبر همین الان دارد ما را فشار می دهد و جان های مرده اندر گور تن هستیم و مار و عقرب هم افکار وخیالاتی هستند که دائما ما را می گزند ؛همه مردم گرفتار یک بندی هستند و بندشان هم ترسهایی است که از آینده دارند و خوف و اندوهی که از گذشته دارند که مثل مارو عقرب ما را می گزند.

روزه در سخن

روزه در سخن این است که انسان هر حرفی را که زدنش خیری بر کسی مترتب نمی کند و بیان نکردن آن هم شری ایجاد نمی کند، انسان از آن سخن امساک کند.

ایرانیان باستان

ایرانیان باستان هیچ وقت آتش پرست نبودند بلکه آتش را فقط قبله کرده بودند و همه خداپرست بودند.

جادو ومعجزه

فرق جادو ومعجزه این است که جادو دوام ندارد و دو روز رونقی پیدا می کند و بعد از بین می رود ولی معجزه دوام دارد.

نگرانی

نگرانی جزو فرزندان خلف جرم است.

ابلیس

تنها چیزی که بر انسانیت ما سجده نمی کند جوهر سرکشی است که در ماست و همان ابلیس است که در عین حال که می داند حق چیست ولی تسلیم حق نمی شود.

سجده بر انسان

زمانی که خداوند به فرشتگان امر به سجده بر انسان کرد تنها فرشتگان سجده نکردند بلکه فرشتگان و تمام مخلوقات مادون فرشتگان سجده کردند از جمله آب و خاک و بادوآتس و این بدن هم تمام اجزایش بر انسان سجده کردند و اگر الان یکی از این اجزا نافرمانی کنند بدن به سمت تباهی میرود.

تسلیم حق

در دنیا هر چه فساد هست مال این نیست که حق را نمی شناسند بلکه مال اینست که تسلیم حق نمی شوند.

تعلیم و تربیت

مهمترین عامل در تعلیم و تربیت تغییر نگاه است، اساس تعلیم و تربیت این است که ما تلاش کنیم آدمها لذت ببرند از چیزهای خوب و از چیزهای بد لذت نبرند.

حق استعداد

ما نباید هیچ کدام از وجوه هستی خودمان را فراموش کنیم بعضی ها را باید کنترل کنیم بعضی هارا باید شکوفا کنیم هر کدام را باید حقش را ادا کنیم اگر در ما استعدادی هست باید حقش را ادا کنیم.

خاصیت زیبایی

زیبایی خاصی دارد که شعاعی در دورواطراف خودش ایجاد می کند که هرچه زشتی باشد را دورمی کند و انسان را تزکیه می کند.

ارتباط با زیبایی

همه ما باید به دنبال زیبایی حرکت کنیم همه باید در کار هنر باشند و به نوعی ارتباط داشته باشند با عالم زیبایی ، اگر ارتباطتان را با عالم زیبایی قطع کنید بتدریج خلقتان تنگ می شود.

داستان انسان

داستانی که گفتند که انسان اول میمون بوده و یا قورباغه بوده، اینها حرف زیادی است و نباید قبول کرد، انسان از اول آدم بوده و رشک حوریان بهشت بوده و هزاران هزارفرشته بر او سلام میکردند و تازه آدم وقتی این داستان را بداند معنی اخلاق و انسانیت را می تواند درک کند وگرنه کسی که قورباغه است چرا کار خوب انجام دهد.

تناسخ

یک عده از تنگ چشمی و تنگ نظری فکر می کنند خدا فقط دو تا عالم دارد و یک چند تا هم روح دارد که هی از این عالم به آن عالم می برد آنها را و باز از آن عالم در میآورد، میآورد به این عالم، در صورتی که اینطور نیست چون عالم بینهایت هست و تکرار لازم نیست انجام دهند، تکرار مال آنهایی است که محدود است کارشان، او اطوارش نامتناهی است و لزومی ندارد که هی ببرد در آن عالم باز برگرداند تا تزکیه شوند؛ سیرمراتب طولی است یعنی عوالمی نامتناهی وجود دارد تا انسان برسد به آن کمالی که لایق حال خودش هست؛

دلایل اثبات خدا

ادله ای که برای اثبات ذات خداوند می آورند که به این دلیل و آن دلیل خداوند وجود دارد، اینها ما را دور می کنند از او، چون او آنقدر به ما نزدیک است که هر واسطه ای حجاب میشود بین ما و او.

احساس

اگر چیزی علی الدوام وارد احساس ما بشود ما آنرا احساس نمی کنیم، اگر قطع و وصل در سطح احساس باشد ما چیزی را می توانیم احساس کنیم، آنچنان که اگر خورشید طلوع و غروب نداشت ما نور خورشید را احساس نمی کردیم، و به این دلیل است که ما خداوند را که اینقدر ظاهر است را نمی توانیم ببینیم؛

عقل و عشق

عقل و عشق دو تا موجود نیستند بلکه عشق همان عقل است عقل متخصص اینست که حد چیزها را معین کند، عشق در عالم نامتناهی است، درحقیقت وقتی عقل به عشق برسد نامتناهی می شود و دست از عقل بودن خودش برمی دارد، عقل که قبلاً کمی محدود بوده و تجزیه و تحلیل می کرده وقتی از اینها خلاص شد تبدیل به عشق می شود که عشق عالم نامحدود است.

زشتی

زشتی اصلاً وجود ندارد چون اوست که تجلی کرده در عالم ؛ و علت اینکه ما زشتی می بینیم این است که ما از یک آئینه خاصی که پیچیده شده و مشوب شده و آلوده شده داریم می بینیم که زشتی می بینیم.

عامل عشق

اگر شما مطمئن شدید یکی شما را دوست دارد ، عاشق او می شوید اگر بفهمیم یکی دلش در هوای ماست ، این خودش عامل عشق است ، به خصوص عشق حقیقی وقتی فهمیدیم خدا ما را دوست دارد طبیعی است که عاشق او می شویم.

دعا

هیچ دعائی بالاتر از این نیست که خدا ما را از خودش دور نکند و هیچ دردی هم بالاتر از درد هجران نیست.

شناخت

شناخت حقیقی سنخیت ایجاد می کند و بعد تبدیل ماهیت می کند یعنی اگر گل را بشناسید گل می شوید ، چون شناخت حقیقی وارد روح انسان می شود و شناسنده و شناخته شده یک چیز اند آنچنان که اگر کسی خدا را شناخت تجلی خداوند می شود.

واجبات

یکی از واجبات اینست که ما به دنبال خدا باشیم و دنبال وسیله ای باشیم که ما را به او برساند.

علوم طبیعی

علوم طبیعی در مقابل علوم الهی شانی ندارند، شما ببینید که بزرگترین شخصیت انگلیس شکسپیر بوده یا نیوتن؟ مسلماً شکسپیر بوده؛ اگر شکسپیرها نباشند بشریت تبدیل به سبوعیت می شود؛ اگر انسان دین نداشته باشد جوهر انسانیت در او مرده آدمی که دین ندارد و ارتباطی با عالم برتر ندارد و لذاتی و رای این لذات به او نرسیده چه امتیازی بر سایر حیوانات دارد که خودش را اشرف مخلوقات بداند.

بسم الله الرحمن الرحيم

اینکه گفتند هر که بسم الله الرحمن الرحيم را به خط حسن بنویسد بهشت بر او واجب می شود فقط معنای ظاهری کلمه هست، اما اگر کسی بسم الله الرحمن الرحيم را آنچنان حک کند بر صفحه دل که جدائی ناپذیر باشد از او، به کیفیتی که حضورش القای معنای بسم الله الرحمن الرحيم را کند هر کس چنین خصلتی پیدا کرد او تجسم معنی بسم الله الرحمن الرحيم است و بهترین مصداقش هم حضرت محمد است.

خدا

خدای هر کسی در همان هدف نهائی هر کسی است؛ فکر نکنید که چه خدایی می پرستید، ایستگاه آخر شما هر جا هست خدای شما هم آنجاست به همین جهت اگر بگویند خدای بعضی ها دلار است، حرف درستی است؛

تائیر سخن

اگر می بینید سخنان کسی را متوجه نمی شوید علتش اینست که آن فرد شما را دوست ندارد.

شهر بزرگ

شهر بزرگ آنجائی است که یک انسان بزرگ آنجاست و آن دلیست که خدا آنجاست و آن انسانی است که دلش جام جهان نما شده و سرسویدا در او پیدا شده؛

ذکر

آنچه که از نماز بالاتر است ذکر است، ذکر یعنی یاد آوردن ارتباطی که با خدا داشتیم و با فرشتگان داشتیم و با حوا داشتیم.

ازدواج

ازدواج یک نهاد تکوینی عالم است و فقط یک نهاد اجتماعی نیست؛ از هر ملاقات و دیداری فرزندی به دنیا می آید و هر دیداری یک ازدواج است و هر پیوندی مثل پیوند دوستی و یا شاگرد و معلمی ذریاتی دارد و فرزندان از خود به یادگار می گذارد حتی یک لبخند که شما می زنید از این لبخند یک چیزی تولید می شود و یکی حامله می شود با یک نگاه، حامله به یک اندیشه میشود که بعد از مدتی که در آن می ماند بعد از دوران بارداری به دنیا می آورد آن اندیشه را.

نماز دائم

معنی الذین هم فی صلواتهم دانمون بدین معنی نیست که دانما انسان سر به مهر باشد و اینکه گفتند بعضی بزرگان شب سرشان را بر مهر می گذاشتند و صبح بر می داشتند یا صبح سر به سجده می گذاشتند و شب بر می داشتند، اینها همه کنایه است.

شبیه الشعرا

شعرا را به جای اینکه تقسیم کنند به سبک خراسانی و عراقی و این قبیل سبکها باید تقسیم کنند به کسانی که شاعرند و کسانی که شاعر نیستند و شبیه الشعرا هستند؛ فرق است بین کسی که یک باغی را نظاره می کند بعد برای شما گزارش می کند و شما می روید برای شخص ثالثی گزارش می کنید منتها به زبان خودتان، این شبیه الشعرا می شود، شاعر آن کسی است که از دیدار صحبت می کند و آن کسی که شبیه الشعرا است یک سخنانی را شنیده و نمی تواند هم تشخیص بدهد که آن کسی که اینها را گفته مقصودش از گل و گلزار همین ها بوده چون خودش ندیده آنجا چه خبر بوده است.

تربت بزرگان

تربت بزرگان در این شهر و آن شهر نیست؛ خاک سعدی شیراز در شیراز نیست، دیوان سعدی شیرازی است. قرآن هم از آسمان آمده زمین و این خاکش هست که می بینید شما بهمین جهت یک قدری که با هوی و هوس انسانها آمیخته بشود گرد و خاک ایجاد می کند و جلوی حقیقت را می گیرد.

عالم لفظ

باید بدون هوای نفس رفت سراغ عالم لفظ تا آن لفظ مضطرب نشود و خودش را به شما نشان دهد.

سخن

هر حرفی می خواهید بزنید ببینید این حرف از کجا میاید، اگر دیدید از کینه میاید پس نزنید، مثلا اگر می خواهید به کسی از روی محبت بگوئید که چقدر رنگت پریده این را به او نگوئید چون حالش بدتر میشود، اگر حرفی از عشق سرچشمه میگیرد و به عشق منتهی می شود خوب است، بدیها را خوب نیست که آشکار کنید هر چند که آگاه باشید از آنها؛ و هر جا آدم از چیزی انتقاد میکند باید وجه اثباتش بچربد.

لذت

اگر همه لذتها را بدون جهد و کوشش در اختیار ما می گذاشتند از ذوق و مطلوبیت می افتادند، این که آدم یک چیزهایی را ندارد و میخواهد به آنها برسد خودش خیلی خوب است.

نوشابه

تمام این نوشابه های **softdrink** برای بدن ضرر دارند ولی اگر یکی پیدا بشود و در مورد مضرات همین نوشابه ها یک مقاله ای بنویسد، فرداش یا زیر کامیون میرود و یا با یک وسیله دیگری تصادف می کند و هیچ نوشابه ای هم بهتر از آب خالی نیست؛

تبلیغات

تبلیغات اثر سحر و جادو دارد و از جنس سحر و جادوست، خودتان را بر حذر بدارید از اینکه گوش به تبلیغات دهید

اهل کثرت

انسانها چون اهل کثرت هستند با خدایان بیشتر می توانند کنار بیایند، چون در عالم کثرت هستند فکر می کنند که فلان نفر، فلان احتیاجشان را رفع می کند و بهمین جهت خدای ازدواج دارند خدای طلاق دارند و یک خدا ندارند که بدانند از کجا باید مدد بگیرند و به مرتبه ای یک نعبد و ای یک نستعین نرسیدند و اینها بیشتر خوش دارند با همین خدایان متکثر؛

عالم هجران

علت اینکه ما را به عالم هجران مبتلا کردند اینست که در دعوی عشق صادق نیامدیم و اگر صادق باشیم، ما را در همین عالم کثرت به وحدت سوق می دهند.

رندي

رندي بدين معناست كه انسان بفهمد كسي غير از خدا نيست
ويشت پا بزند به هر چه غير از دوست هست و ماسوي الله را از نظر محو كند.

بالا ترين مقام عالم

مقام و مرتبتي بالاتر از محب خدا بودن در عالم نيست.

غافلان

غافلان كساني اند كه در هر چيزي منافع خودشان را مي بينند و هيچ كاري ندارند به
زيبائي و تجلي خداوند، و غافلان آدمي خوار هستند، آنها اكل هستند و بقيه مردم ماکول
ومي خواهند بينند چه سودي از بقيه مردم مي برند
وبه همين جهت هم آدمها را متفاوت مي بينند.

نظربازي

نظربازي عبارت است از يافتن جلوه خاص الهي در هر موجودي و لذت بردن از هر
موجودي در هر تجلي اي.

ديو

ديوهاي بيرون از درون ما هستند كه در بيرون ظاهر مي شوند و بلكه همين خود ما
هستيم كه تبديل مي شويم به ديوهاي بيرون براي ديگران و چه بلايي از اين بالاتر كه
انسان نگاه كند به خودش و ببيند به همان كسي تبديل شده كه خودش بيشتراز همه از
او مي ترسد و زير بار فشار وجود خودش خرد بشود.

راه عشق

راه عشق را بايد به خاطر معشوق طي كرد نه بخاطر خود عشق و گرنه سد راه وصال
ميشود.

حقیقت آشنایی

اگر با او آشنا شدید با هم آشنا میشوید اگر با او آشنا نیستید با هم آشنا نمیشوید؛ دو تا انسان که به آن یار آشنا نرسیدند اگر با هم آشنا هم بشوند در جهت مصالح و منافع خودشان هست اما اگر یار ما یکی باشه ما با هم دوست می شویم و این جهت وحدت ماست حقیقت آشنایی فقط با نام خدا میسر است.

فراق

اگر کسی رادچار فراق کنید به فراق مبتلایان می کنند، فکر هم نکنید که چه فراقی؟ فراقهایی در عالم هست که انسان به ذهنش خطور نمی کند انسان را به فراق از پروردگارش به فراق از عزیزترین فردش مبتلا می کنند کسی که به آن عزیزترین عزیز رسیده باشد و به کسی که هوالعزیز، یعنی عزیز فقط اوست رسیده باشد چطور می تواند فراق او را تحمل کند، ما فراق موجودی که دو روز پیش ما بوده را سخت است که تحمل کنیم آن وقت فراق آن کسی که به تنهایی جان جهان است تحمل فراق او چقدر باید سخت باشد.

نصیحت

نصیحت را اگر خیلی جدی انسان بگیرد و بعنوان اینکه واقعا موظف است عالم را دگرگون کند و اگر کسی دگرگون نشد عصبانی بشود که تغییر نمی کنند مردم، این نصیحت گویی مخالفت با حکم خداست و به پیغمبرش هم می گوید که اگر ما می خواستیم یک آیه می فرستادیم همه مردم را خاشع و خاضع می کردیم و ما اینطوری مخصوصا جاعل الظلمات و النوریم و تو آن نورانیت خودت را اعلام کن ولی دل نگرانی و غصه ای نداشته باش از اینکه ایمان آوردند یا نیاوردند و شما نصیحت را بعنوان اینکه باعث جوش و خروش و تعصبات بشود نکنید و نصیحت فقط بعنوان اعلام خبر است و اگر نصیحت باعث تحقیر و یا سبب لطمه زدن و زخم زدن به کسی بشود این نصیحت، نصیحت شیطان است.

دنیا

انتظار مسافر از خودتان داشته باشید و انتظار اینکه در یک جایی آسایش داشته باشید نیست اینجا محل عبور ماست و در فکر اینکه اینجا استقراری پیدا کنید نباشید و در فکر این باشید که اینجا چه چیزهای قیمتی ای هست که آنها را بردارید ؛ وضعیت ما در این دنیا مثل کسی است که خانه اش را فروخته و مهلتی چند و قته به او دادند تا خانه را تخلیه کند.

مشخصات انسان الهی

از مشخصات انسان الهی این است که دیدار او انسان را به یاد خدا، زیبایی و خوبی می اندازد و در مواقعی که دیگران عصبانی می شوند او نمی شود و جاهایی که دیگران بخاطر منافعشان شروع به غیبت می کنند او نمی کند و انسان الهی غیب است و به ظاهر در کنار ما نشسته ولی در واقع بر قلعه انسانیت تکیه زده و الهی بودن انسان به ظاهر انسان نیست چون هر کسی می تواند ظاهرش را به آن شکل در بیارود.

هدف

در زندگی مهم این نیست که به ایده آل زندگی تان برسید بلکه مهم این است که در مسیر رسیدن به ایده آل زندگی تان حرکت کنید.

سختیهای زندگی

از تمام لحظات زندگی تان لذت ببرید حتی از سختی های زندگی چون سختیها را شما که تولید نکردید، خدا فرستاده فقط یک چیز را مواظب باشید و آن اینکه کار بد نکنید، اگر کار بد نکردید دیگر بدبختی ای وجود ندارد بدبختی برای آدم بد وجود دارد و برای آدم خوب بدبختی وجود ندارد بلکه سختی وجود دارد سختی را خداوند فرستاده بعدا هم بر طرف می کند اینقدر لذت به شما می دهد که همه سختی ها را فراموش بکنید.

علوم الهی

آن دانشی که حیات آدم به آن بستگی دارد آن دانشی نیست که با گرفتن PHD انسان به آن بتواند برسد بلکه علمی هست که ورای این علوم عالم ظاهر است و چون این علم ها روی در فنا دارند همه شان جهل اند، یک علمی هست که روی در فنا ندارد، آن علم است که اگر یک قطره اش رابدست بیاوری به آب حیات رسیده ای و آن علم را هم انسان باید در درون خودش جستجو کند.

عالم از دیدگاه سعدی

سعدی اینطور عالم را می بیند که یک معشوقی بوده و بعد رفته پشت پرده قائم شده و چون ما یک مرتبه او را دیدیم اشتیاق جمالش در دل ما هست و بعد همین پنهان شدن اوست که باعث تکامل استعدادها شده و تمام کشف اسرار عالم بخاطر جستجوی انسان از اوست.

عشق دنیوی

عشق به همین امور دنیوی هم عشق به اوست و اگر گفتند عشق به امور دنیوی را رها کنید بخاطر این است که این عشقها جلوی صعود انسان به سمت او را می گیرد.

دعوت قرآن

مهمترین سخن قرآن دعوت به سوی عالم وحدت است، به اینکه از این عالم کثرت بسوی عالم وحدت حرکت کنید.

رسالت انسان

رسالت همه ما حرکت بسوی عالم وحدت است.

سجده

سجده به این معنا نیست که فقط انسان حالت سجده بگیرد، بلکه به معنای برداشتن حجابهایی است که بین ما و حضرت حق هست و به معنای کم کردن تعلقات به غیر خداست تا زمانی که دیوار تعلقات به غیر که بین ما و حضرت حق مانع شده برداشته بشود و به قرب او برسیم.

آسایش دنیوی

اگر انسان روحش را فروخت به آسایش و به چهارروز توالی خواسته های خودش و برخوردار از آنها بعد یک روز شیطان می آید و زنگ را می زند که تمام شد وقتت و باید روح را تقدیم کنی تا ببرند جهنم، آنوقت است که انسان در حسرت روزگار از دست رفته می ماند و در حسرت عمری که به او داده بودند و روی همه اش مهر باطله زده بوده می نشیند.

افکار شیطانی

هر فکر شیطانی ای که آمد اگر خودتان را به آن فروختید، لبخندتان و شادی دلتان را از شما می گیرند.

ثروت انسان

مردم همه فقیرند مثل خود شما، جز شما کسی نمی تواند به شما چیزی بدهد مگر اینکه یکی بیای و باخبرتان کند از ثروت خودتان.

منبع روزی

علت اینکه مردم خودشان را آلوده می کنند به هزاران هزار آلودگی این عالم، بخاطر این است که توکل ندارند بر آن رزاق علی الاطلاق و اطمینان ندارند که آن منبع روزی کجاست.

گل و خار عالم

گل و خار این عالم مثل هم می مانند و گلها خطرناکترند اتفاقا، پاس خارها را باید داشت، گاهی اوقات هست که انسان باید از آن خارها و از آن زخم زبانها که به او زدند و از آن ناکامی ها و نامرادی ها که در پیشرفت امور دنیوی داشته و از همه آن حسودانی که سنگ انداختند، از همه آنها باید برود و تشکر کند؛ یکی می گفت: همین ها که به من لگد زدند همینها بودند که از شر دنیا خلاصم کردند.

دیوان حافظ

شعر حافظ ذکر است، کتاب حافظ textbook کروبیان عالم بالاست و شما با حفظ کردن شعر حافظ با قدسیان آسمان هم درس میشوید، برای اینکه ملازمت عیش و طرب و می و ساقی از خاطرتان نرود شعر حافظ از بر کنید.

شعاع جمال حضرت حق

شعاع جمال او حجاب دیده ادراک ماست یعنی اینقدر این شعاع زیاد است، اینقدر این روشنایی برای این قوه ادراک ما زیاد است که سیاهی به نظر میاید، این سیاهی عین روشنایی و عین خورشید است.

صلح

ما نباید فکر کنیم که عالم پر از هیاهو و جنگ و غوغاست و سخن ما به جایی نمی رسد، شما حرفتان را بزنید یک انسانی مثل حضرت محمد پیدا شد، دید همه در جنگ و در تنازع و تخاصم بین خانواده و افراد قبیله اند؛ یک قوم وحشی دائما در جنگ که هیچ ایمنی نداشتند، نگفت که همه به جنگند و ز صلح من چه آید؟ شما چراغتان

راروشن کنید و ببینید که هزاران هزار برکت بر آن مترتب میشود و جنگها را تبدیل به صلح میکند، شما آن یک کلمه حرف صلح را بزنید اگر هم اختلافی هست مدارا کنید.

تواضع

تواضع یکی از بارزترین نشانه های عظمت است چون بزرگان عالم بیش از هر کسی می دانند که بزرگی در آنها نیست بلکه آنها مجرای عبور آن عظمت و آن هنر و آن خلق خوش هستند و چه منتهی بر دیگران؟ مثل اینکه روزنه بگوید این نورها که میبینید مال من است و نور کجا مال روزنه است بلکه نور مال آفتاب است.

عالم حادثات

عالم حادثات چیزی بدست شما نمی دهد، تمام امور دستخوش عالم کون و فساد که انسانها در جستجوی آن هستند در معرض باد خزانی است و همه اش را از دست خواهند داد، هر چیزی که بدست بیاورید شما، بدست نیاوردید و بدست آوردنش عین از دست دادنش است الا اینکه برسید به یک جاودانگی ای و برسید از این حدوث به قدم.

منزل انسان

هر کسی که در یک منزلی توقف کرد از آن منزل بلندش می کنند چون ما برای یک منزلی ساخته نشده ایم و ما مسافر جهان بینهایت هستیم و در هر مرتبه ای که ما ندیم از آنجا بلندمان می کنند.

دائم الذکر

علت اینکه گفتند دائم در نماز و ذکر باشید این است که ما در یک جایی هستیم که دائما غبار آلود است و اگر چهار روز شستشو نکنیم بکلی در زیر غبارپنهان میشویم و ما صبح و ظهر و شب در معرض این گرد و خاک غفلت هستیم، به این جهت دائما احتیاج به مذكر داریم و اینکه گفتند: یک ساعت حضورعالمی به هفتاد سال عبادت ترجیح دارد بخاطر این است که آن یک ساعت آن تذکر و یادآوری را ایجاد می کند.

همنشینی با غافلان

مصلحت ما این نیست که با اهل دنیا و غافلان بنشینیم، چون بتدریج غافل میشویم.

پرهیز از شهوات

آنچه که الان موجب کمال شماست، مال آن لحظه هایی نیست که نفس شما در شهوت و در راحت خودش بوده بلکه مال آن لحظه هایی است که احتمالاً پرهیز کرده از آن شهوات.

نعمتها

نعمتهایی که فرستادند در این دنیا، فقط برای این هست که بدانید سببستای هست و نگران این نباشید که به آن نعمت رسیدید یا نه این اصلاً مهم نیست آنچه که مهم است این است که خودتان را آماده کنید برای برخورداری از آن نعمت و ذائقه اش را پیدا کنید.

دوست

بهترین دوست کسی است که یادآور باشد از کسی که از یادمان رفته، بقیه دوستی ها هم به درد نمی خورند چون دوستیهایی اند بر مبنای نیازمندیهای این عالم و موقت به اندازه دوام آن نیازمندیها، ولی اگر بر این مبنای با هم دوست شدید که هر دو یک معشوق دارید که تا بینهایت باید با هم بروید هیچگاه از هم جدا نمی شوید، آنچنان رفیقی را باید خواستار باشد انسان مثل پیر مغان که دانا یادآورنده باشد و بشناسد درد انسان را و اگر دردی هم ندارد در او آن درد عشق را ایجاد کند.

حادثه مهم زندگی

حادثه مهم زندگی این است که قبل از اینکه آن واقعه قیامت رخ بدهد در همین عالم، آن قیامت برای انسان رخ بدهد و در همین عالم به پیشگاه آن جمال برسد.

دل پاک

پاکی دل فقط به معنای پاک بودن از آن معصیت هایی که مردم تصور می کنند نیست؛ دل پاک، دلی است که پاک باشد از هر گونه گرایشی که حق نیست و پاک باشد از اغراض شخصیه و از همه آنچه شیطان به انسان القاء می کند و دلیست که غیر از خدا هیچ چیز در او نیست.

علامت مشخصه کار خوب از بد

اگر کاری را که انجام می دهید، دیدید دوست دارید دیگران هم آن کار را انجام دهند، آن کار، کار خوبی است ولی اگر دیدید دوست ندارید آن کاری را که شما انجام می دهید دیگران انجام دهند، آن کار بدی است.

ذکر گفتن

خاصیتها مال اسم ها و اذکار نیست حتی تصور آنها هم خاصیتی ندارد، مثل گل که خاصیتش مال خودش است نه مال اسمش و بدون اسمش هم خاصیت دارد.